

## • ۱. مقدمه

عبارت «قُلُوبُنَا غُلْفٌ» دوبار در قرآن کریم از قول یهود آمده است؛ یکی در آیه ۸۸ سوره بقره، و دیگری در آیه ۱۵۵ سوره نساء. ما نخست متن عربی این آیات را با دو ترجمه فارسی از آن نقل می‌کنیم، سپس به توضیح درباره این تعبیر می‌پردازیم. یکی از این ترجمه‌ها متعلق است به تفسیری به زبان فارسی که به عنوان ترجمه تفسیر طبری معروف است و از متون قدیم نثر فارسی محسوب می‌شود، و ترجمه دوم یکی از ترجمه‌های رایج معاصر است.

الف. وَقَالُوا قُلُوبُنَا غُلْفٌ بَلْ لَعَنَهُمُ اللَّهُ بِكُفْرِهِمْ فَقَلِيلًا مَّا يُؤْمِنُونَ (بقره / ۸۸)

«وگفتند که: دل‌های ما در غلاف است، بل که نفرین کردشان خدای بکافری ایشان، و اندکی اند آنچه بگرویدند.»<sup>۱</sup>

«وگفتند: دل‌های ما در پوشش است – سخنان به دل‌های ما نرسد و آنها را نمی‌فهمیم – [چنین نیست] بلکه خدا آنان را به سبب کفرشان لعنت کرده – از رحمت خود دور ساخته –

۱. ترجمه تفسیر طبری، (فراهم آمده در زمان سلطنت منصور بن نوح سامانی) [۳۵۰-۳۶۵ق] به اهتمام حبیب یغمائی، تهران، انتشارات توس، ۱۳۶۷ش.

پس اندکی ایمان می آورند»<sup>۱</sup>.

ب. فِيمَا نَقَضِهِمْ مِيثَاقَهُمْ وَ كَفَرِهِمْ بِآيَاتِ اللَّهِ وَقَتْلِهِمُ الْأَنْبِيَاءَ بَغَيْرِ حَقٍّ وَقَوْلِهِمْ قُلُوبُنَا غُلْفٌ  
بَلْ طَبَعَ اللَّهُ عَلَيْهَا بِكُفْرِهِمْ فَلَا يُؤْمِنُونَ إِلَّا قَلِيلًا (نساء / ۱۵۵)

«بدانچه بشکستند پیمان ایشان، و کافری ایشان بآیت‌های خدای، و کشتن [ایشان] پیغمبران  
[را] بناحق، و گفتار ایشان که: دل‌های ما اندر غلاف است [خ: اندر پوششی است] — نه، مهر نهاد  
خدای بر آن [به آن دل‌ها] بکافری ایشان نه گروند مگر اندکی»<sup>۲</sup>.

«پس به سبب پیمان شکنی شان و کفرشان به نشانه‌های خدا و کشتارشان پیامبران را به  
ناحق، و گفتارشان که دل‌های ما بسته و در پوشش است — سخن پیامبران را نمی فهمیم —  
[لعنت و عذابشان کردیم]، بلکه خداوند به سزای کفرشان بر دل‌هایشان مهر نهاد و از این رو جز  
اندکی ایمان نمی آورند»<sup>۳</sup>.

ترجمه‌هایی که ارائه گردید، بر اساس تفسیری است که اغلب مفسران در طول تاریخ آن  
را مطرح کرده و بیشتر مترجمان مسلمان قرآن کریم نیز، چه در فارسی و چه در زبان‌های  
اردو و انگلیسی، از آن پیروی نموده‌اند. علاوه بر تفسیر فوق، تفسیر معروف دیگری نیز، با  
دست‌کم دو برداشت گوناگون از آغاز وجود داشته است و بسیاری از مفسران آن را  
به صورت تفسیر دوم (و عده‌ای نیز آن را به عنوان نخستین تفسیر) بیان نموده‌اند. به عنوان  
مثال، در توضیحی که ابوالفتوح رازی (متوفای ۵۳۵ق) در ذیل آیه ۸۸ سوره بقره آورده، هر  
دو تفسیر را مطرح کرده است. وی علاوه بر این که از دو گونه قرائت در آیه مذکور سخن  
گفته، به دو برداشت مختلف از تفسیر دوم نیز اشاره کرده و گفته است:

«وقالوا قلوبنا غلف، گفتند: یعنی جهودان که: دل‌های ما غلف است. جمله قراء به سکون  
'لام' خواندند مگر ابن مَحِيصِن که او در شاذ خواند: غُلْف، به ضم 'لام'. و غُلْف جمع أُغْلَف  
باشد، و فُعْل در جمع أَفْعَل صفت قیاسی مطرد است كأَحْمَر و حُمْر و أَصْفَر و صُفْر و أَخْضَر و  
خُضْر، ای فی غلاف، و شمشیر در نیام کرده را أُغْلَف گویند، و مرد ختنه ناکرده اغلف و اقلف  
گویند. و معنی آن است که گفتند: دل‌های ما در پوشش است، از آنچه تو می‌گویی نمی‌توانیم

۱. ترجمه سید جلال‌الدین مجتوبی، چاپ دوم.

۲. ترجمه تفسیر طبری.

۳. ترجمه سید جلال‌الدین مجتوبی، چاپ دوم.

دانستن، و سخن تو در دل ما جای گیر نیست: پنداری از میان دل ما و سخن تو حجابی و پوشش هست، و نظیر این معنی [است] قوله تعالی: وَ قَالُوا قُلُوبُنَا فِي أَكِنَّهِ مِمَّا تَدْعُونَا إِلَيْهِ وَ فِي ءَاذَانِنَا وَقْرٌ وَ مِنْ بَيْنِنَا وَ بَيْنِكَ حِجَابٌ...<sup>۱</sup> ولی این قول مجاهد و قتاده است.<sup>۲</sup>

«قولى دیگر آن است که: قُلُوبُنَا غُلْفٌ، و اصل او غُلْف بوده باشد، برای تخفیف تسکین لام، کردند، و او جمع غلاف باشد، و این را دو معنی بود، یکی آن که دل‌های ما اوعیه و ظروف و غلاف‌های علم است برای آن که خداوندان کتب او ایلم، و علم اوایل پیش ماست، ما علم تو را چه خواهیم کردن، ما را حاجت نیست به علم تو، و این قول عبد الله عباس و عطاء و کلبی است.»

«و معنی دیگر آن که: دل‌های ما و عاء علم است و محل و ظرفِ علوم بسیار است، و اگر این که تو می‌گویی در آن چیزی بودی، هم در دل ما جای گرفتی و دل ما آن را یاد گرفتی.»

توضیحات ابوالفتوح خواننده را با قرائت‌های گوناگون «قُلُوبُنَا غُلْفٌ» و تفاسیر معروفی که از آن ارائه شده است آشنا می‌سازد، ولی برای توضیح بیشتر در مسئله مورد بحث، هم از جهت اختلاف قرائت‌ها و هم از جهت آرای تفسیری، لازم است اندکی به گذشته برگردیم، و رشته بحث را در گزارش مورخ و مفسری نامدار یعنی ابو جعفر طبری (متوفای ۳۲۷ق) پی‌گیری کنیم. در میان تفاسیری که اقوال مفسران نخست را با دقت و حوصله‌ای تمام و نظمی جالب برای آیندگان گزارش می‌کند، تفسیر طبری دارای مقامی ممتاز بلکه منحصر به فرد است. این تفسیر به عنوان جامع‌ترین و قدیم‌ترین منبع تفسیری در شکل دادن به آرای مفسران بعدی نقش بسزایی داشته است.

## • ۲. دو نوع قرائت و سه تفسیر مختلف

ابو جعفر طبری در ذیل آیه ۸۸ سوره بقره می‌گوید:

«قاریان درباره قرائت آن اختلاف نموده‌اند. بعضی عبارت «قُلُوبُنَا غُلْفٌ» را با سکون و تخفیف لام خوانده‌اند، و این قرائت قاطبه قاریان در همه شهرها و سرزمین‌هاست، ولی

۱. فصلت، ۵.

۲. گزارش ابوالفتوح درباره نسبت اقوال تفسیری به مفسران طبقات نخستین اگر چه نادرست نیست، ولی کم و کیف مسئله را به درستی منعکس نمی‌کند. در ادامه مقاله، در بحث از روایات مربوط به این دو قرائت، حقیقت روشن خواهد شد.

## □ ۷ دل‌های ناپاک ...

عده‌ای از قاریان آن را به ضمّ لام خوانده‌اند. کسانی که آن را به سکون و تخفیف لام خوانده‌اند، عبارت «قُلُوبُنَا غُلْفٌ» را این گونه تفسیر می‌کنند: «قَالُوا قُلُوبُنَا فِي أَكِنَّةٍ وَأَغْطِيَةٌ وَغُلْفٌ» (گفتند: دل‌های ما در پوشش‌ها، پرده‌ها و غلاف‌ها قرار دارد). طبق این قرائت «غُلْفٌ» جمع «أَغْلَفٌ» است و آن چیزی است که در غلاف باشد.<sup>۱</sup> همچنین به مردی که نامختون است «أَغْلَفٌ» گفته می‌شود، و به زن غلفاء. به شمشیری که در غلاف باشد «سيف أغلف» و به کمانی که این گونه باشد «قوس غلفاء» می‌گویند. جمع آن «غُلْفٌ» است. صفت‌هایی که مذکر آن بر وزن أَفْعَلٌ، و مؤنث آن بر وزن فَعْلَاءٌ باشد، جمع آن بر وزن فُعْلٌ، به ضمّ اول و سکون ثانی خواهد بود، مثل أحمِر و حُمِر، أصفر و صُفِر، که جمع مذکر و مؤنث هر دو را تشکیل می‌دهد، و تثقیل عین فُعْلٌ جُز در ضرورت شعر روا نیست.

آن‌گاه طبری درباره قرائت شاذ (که در آن غلف را غُلْف خوانده‌اند) و نیز درباره تفاسیری که بر مبنای آن آمده است چنین می‌گوید:

«اما کسانی که واژه را با حرکت و ضمّ لام (غُلْف) خوانده‌اند،<sup>۲</sup> چنان تفسیر کنند که یهود

---

۱. ملاحظه می‌شود که طبری هر یک از دو تفسیر را وابسته به یکی از قرائت‌ها می‌داند. پس از طبری، از گفته سمرقندی (متوفای ۳۷۵ق) و ابوالمظفر سمعانی (متوفای ۴۸۹ق) و بغوی (متوفای ۵۱۶ق) چنین بر می‌آید که آنها نیز همان دیدگاه را پذیرفته‌اند. اندکی پیش از طبری، هود بن مُحَكَّم (متوفای ۲۸۰ق)، و پس از وی ماوردی (متوفای ۴۵۰ق) در النکت والعیون، دو تفسیر مذکور را بیان نموده‌اند بدون این که ذکری از اختلاف قرائت‌ها به میان بیاورند. در قرون بعدی، به تدریج، مفسران هر دو تفسیر را قابل حمل بر قرائت اول دانسته‌اند. اولین کسی که به صراحت از جواز تسکین لام سخن گفته، شیخ طوسی «قدس سره» (متوفای ۴۶۰ق) است. وی می‌گوید: «و يجوز ان يكون التثقیل عین التثقیل، مثل رُسُل و رُسُل و مثل حمار و حمر». پس از وی نیز ابن عطیه اندلسی (متوفای ۵۴۰ق) و زمخشری (متوفای ۵۳۸ق)، با کمی تفاوت، اظهاراتی مشابه در این باره داشته‌اند. ابن عطیه، که از هر دو قرائت نام برده است می‌گوید: «وقالت طائفة: «غلف بسكون اللام جمع غلاف، اصله غُلْفٌ بتثقیل اللام فخفف». قال القاضي ابو محمد رحمه الله: «وهذا قلما يستعمل الا في الشعر». ولی زمخشری پس از بیان تفسیر آیه (۸۸ بقره) طبق قول اول (به معنی غطاء)، و بدون هیچ‌گونه اشاره‌ای به قرائت دوم، می‌گوید: «وقيل (غُلْفٌ) تخفيف (غُلْفٌ) جمع غلاف، أي قلوبنا أو عیة للعلم فنحن مستغنون بما عندنا عن غيره». پس از زمخشری، مفسران، دیگر مشکلی در حمل هر دو تفسیر بر قرائت مشهور ندیده‌اند و عبارت بیضاوی: «قيل: اصله غلف جمع غلاف فخفف» و یا عبارتی شبیه به آن، میان مفسران به صورت عبارتی متداول درآمده است.

۲. طبری خود درباره این که چه کسانی آن را غُلْف خوانده‌اند سخنی به میان نیاورده است، ولی از گفته‌های او چنین استنباط می‌شود که گویا کسانی که قولی بر مبنای تفسیر دوم اظهار نموده‌اند (یعنی – طبق روایات طبری – عطیه و ابن عباس، بر مبنای روایت ضحاک) قائل به قرائت دوم نیز بوده‌اند. در منابع دیگر، قرائت

می‌گفته‌اند: «دل‌های ما غُلْفِ علم است»، یعنی آنها ظروف (او عیبه) علم‌اند. بر مبنای این تفسیر، غُلْف جمع غلاف است مانند کُتُب، حُجُب و شُهَب که به ترتیب جمع کتاب، حجاب و شهاب‌اند. طبق این قرائت، معنای سخن یهود این است که: دل‌های ما غلافها و ظروفی برای علم و غیر آنند.»

وی در ذیل آیه ۸۸ بقره چندین روایت از ابن عباس، مجاهد، اعمش، قتاده، سُدی، ابوالعالیه و وهب بن زید نقل می‌کند که مشتمل بر حداقل سه نوع برداشت مشابه از عبارت «قُلُوبُنَا غُلْفٌ» است.

پیش از ورود به بحث درباره روایات، لازم است اشاره‌ای به تذکر طبری درباره متفق علیه بودن قرائت اول و عدم جواز قرائت دوم، یعنی قرائت ضمه لام بشود. تذکر وی صریح و بجا و همراه با احساس مسئولیت است.<sup>۱</sup>

برداشت‌های مختلفی که در تفسیر طبری از عبارت «قُلُوبُنَا غُلْفٌ» شده است ملاحظه گردید. چنان که گفتیم، این برداشت‌ها مستند به روایاتی است که از صاحبان اقوال مربوطه در کتب تفسیر روایی، مانند تفسیر طبری و تفسیر ابن ابی حاتم رازی (متوفای ۳۲۷ق) نقل شده است. ما در فصل بعدی این روایات را که متعلق به هر یک از این تفاسیر است به اختصار ذکر می‌کنیم و به خواست خدا گامی به سوی شناخت تفسیر درست عبارت «قُلُوبُنَا غُلْفٌ» بر خواهیم داشت.

→

دوم علاوه بر ابن عباس (شاید بر مبنای همین‌گونه روایاتی که طبری و ابن ابی حاتم آورده‌اند)، به ابن محیصن، ابو عمرو، عطا، اعرح، زجاج و ابن هرمز نیز منسوب شده است. ابن عطیه اندلسی در تفسیر خود، المحرر الوجیز، در ذیل آیه ۸۸ بقره، آن را به اعمش نیز نسبت داده، ولی در عین حال این قرائت نتوانسته است حتی میان چهارده قرائت مشهور جایی برای خود باز کند و اصولاً از اعتباری برخوردار نبوده است. رک:

معجم القراءات القرآنیة، تألیف احمد مختار عمر و عبدالعالی سالم مُکرم، قم: انتشارات اسوه، ج ۱، ص ۸۵  
 ۱. وی در این باره می‌گوید: «والقراءة التي لا يجوز غيرها في قوله: «قُلُوبُنَا غُلْفٌ» هي قراءة من قرأ «غلف» بتسكين اللام، بمعنى أنها في اغشية وأغطية، لإجتمع الحجة من القراء وأهل التأويل على صحتها، وشذوذ من شذ عنهم بما خالفه من قراءة ذلك بضم اللام»؛ رک: تفسیر الطبری، بیروت: دار الفکر، ۱۹۹۵/۱۴۱۵، به کوشش صدقی جمیل العطار، ج ۱، ص ۵۷۴، ذیل آیه ۸۸ بقره. شمار اندکی از مفسران بعدی نیز به شاذ بودن قرائت مذکور اشاره می‌کنند. ولی در زمان‌های بعدی، پس از آن که عبارت «اصله غُلْفٌ بتثقیل اللام فخفف» راجع به قرائت «غُلْفٌ» میان مفسران شایع گردید، دیگر چندان نیازی به مطرح کردن قرائت دوم احساس نمی‌شده است.

## • ۱.۲. تفسیر اول و مصادر آن

آنچه ما آن را تفسیر اول می‌نامیم، دارای سه شاخه مستقل است که می‌توان گفت همه آنها به یک معنی باز می‌گردد، ولی چون در ظاهر با یکدیگر متفاوتند، آنها را جداگانه مطرح می‌کنیم.

۱.۱.۲. طبری در باب تفسیر اول دو روایت از ابن عباس نقل کرده است؛ یکی از این دو روایت توسط سعید بن جبیر (یا عکرمه)، و دومی از طریق معاویه بن صالح، از علی بن ابی طلحه هاشمی از ابن عباس نقل شده است. گفته‌اند که طریق دوم بهترین و مطمئن‌ترین طرق روایت از ابن عباس به شمار می‌رود.<sup>۱</sup> در روایت اول، ابن عباس در تفسیر عبارت «قُلُوبُنَا غُلْفٌ» می‌گوید: «ای فی اُكْنَّة»، یعنی دل‌های ما در پوششی قرار دارد. در روایت دوم می‌گوید: «ای فی غطاء»، دل‌های ما در پرده (یا حجاب) است. روشن است که این دو تفسیر یک معنی را افاده می‌کنند.

طبری دو روایت دیگر از مجاهد نقل کرده که در تفسیر عبارت «قُلُوبُنَا غُلْفٌ» می‌گوید: «علیها غشاوه»، بر آنها پرده‌ای قرار دارد. وی روایتی نیز از اعمش نقل نموده که در تفسیر عبارت «قُلُوبُنَا غُلْفٌ» می‌گوید: «هی فی غُلْف»، آنها در غلاف‌ها قرار دارند. همچنین دو روایت از معمر از قتاده نقل کرده است که در تفسیر عبارت «قُلُوبُنَا غُلْفٌ» می‌گوید: «این مانند سخن مشرکان است که می‌گفتند: «قُلُوبُنَا فی اُكْنَّةٍ مِمَّا تَدْعُونَا اِلَیْهِ».<sup>۲</sup>

علاوه بر روایات فوق، طبری دو روایت دیگر از سُدی و وهب بن زید نقل نموده است. سُدی در تفسیر سخنان یهود گفته است: «علیها غلاف و هو الغطاء»، یعنی بر آنها غلافی است که آن پرده است. ابن زید می‌گوید: «یقول: قلبی فی غلاف، فلا یخلص الیه مما تقول [شیء]»، می‌گوید [یعنی یهودی]: دلم در غلاف است، و از آنچه شما می‌گویید چیزی به آن نمی‌رسد. آن‌گاه وی این آیه را باز خواند: «قَالُوا قُلُوبُنَا فی اُكْنَّةٍ مِمَّا تَدْعُونَا اِلَیْهِ».

۲.۱.۲. طبری قول دیگری با همین معنی از قتاده و ابوالعالیه روایت کرده است که آنان در

۱. محمد هادی معرفت، التفسیر والمفسرون، مشهد: الجامعة الرضویة للعلوم الإسلامیة، ط ۱، ۱۴۱۸، ج ۱، ص ۲۶۸، به نقل از سیوطی، الاتقان، ج ۴، ص ۲۰۷-۲۰۹.

۲. آیه ۵ سورة فصلت. مرحوم مجتوبی آن را این‌گونه ترجمه کرده است: «و گفتند: دل‌های ما از آنچه ما را بدان می‌خوانی در پوشش‌هایی است و در گوش‌های ما سنگینی و گرانی است و میان ما و تو پرده‌هایی است، پس [هر چه توانی] کار می‌کن که ما نیز [هر چه توانیم] کار کننده‌ایم».

تفسیر عبارت «قُلُوبُنَا غُلْفٌ» گفته‌اند: «ای لا تفقه»، دل‌های ما نمی‌فهمد.

۳.۱.۲. طبری در این باره عبارت دیگری نیز از ابن عباس و قتاده نقل نموده که در تفسیر عبارت «قُلُوبُنَا غُلْفٌ» به ترتیب گفته‌اند: «فهی القلوب المطبوع» (پس آنها دل‌هایی هستند که بر آنها مهر زده شده است)، و «علیها طابع»، (بر آنها مهر است)، و قتاده می‌افزاید که این مانند سخن مشرکان است که گفتند: «قُلُوبُنَا فی اَکِنَّهِ مِمَّا تَدْعُونَا اِلَیْهِ».

علاوه بر طبری، هود بن مُحَكَّم نیز از مجاهد روایت کرده که وی در تفسیر عبارت «قُلُوبُنَا غُلْفٌ» گفته است: «یعنی الطبع».<sup>۱</sup> ابن ابی حاتم نیز همین قول را از عکرمه نقل نموده و در تفسیر عبارت «قُلُوبُنَا غُلْفٌ» گفته است: «علیها الطابع».<sup>۲</sup>

هر کدام از اقوال سه گانه‌ای که مطرح گردید، از نظر معنی و مفاد همسویی دارند و همه آنها بیانگر رویگردانی یهود از قبول دعوت پیامبر اکرم به بهانه عدم درک سخنان وی هستند. از این رو بیشتر مفسران آن را شبیه سخن مشرکان دانسته‌اند که شقاوت درونی آنها را وادار کرد تا به پیامبر و رهبر خود بگویند: «قُلُوبُنَا فی اَکِنَّهِ مِمَّا تَدْعُونَا اِلَیْهِ».

مجموع این روایات نشان می‌دهد که تفسیر اول میان مفسران نخستین، یعنی ابن عباس و شاگردانش، تفسیری معروف و مقبول به شمار می‌رفته و از رواج و پشتوانه بسیار خوبی برخوردار بوده است. آنچه به استناد تفاسیر چاپ شده می‌توان گفت، این است که اکثر مفسران قدیم و جدید، تفسیر اول را به عنوان نخستین تفسیر برای عبارت «قُلُوبُنَا غُلْفٌ» یاد می‌کنند، اگر چه بسیاری از آنان تفسیر دوم را نیز با یک یا هر دو شاخه آن یادآور می‌شوند.<sup>۳</sup>

۴.۱.۲. تفسیر اول (الف). چنان که طبیعت کار تفسیر ایجاب می‌کند، مفسران در مورد تفسیر اول بحث را گسترش داده و همواره توضیحاتی بر آن افزوده و شقوقی برای آن ذکر کرده‌اند. این پرده‌ها و پوشش‌ها یا غلاف‌هایی که دل‌های یهود را طبق گفته خود آنها پوشانده است، دارای چه ماهیتی است؟ به نظر زمخشری که واژه «أَغْلَفٌ» را مستعار از کلمه

۱. تفسیر هود بن محکم الهؤاری، تحقیق بالحاج بن سعید شریفی، بیروت: دار الغرب الإسلامی، ط ۱، ۱۹۹۰م، ذیل آیه ۱۵۵ سوره نساء.

۲. تفسیر ابن ابی حاتم، المدینة المنورة: مكتبة الدار، تحقیق احمد عبدالله العماری الزهرانی، ذیل آیه ۸۸ بقره. در پاورقی، محقق کتاب، صحت سند این روایت را یادآوری کرده است.

۳. نگاه کنید به جدولی که در انتهای مقاله آمده است. و در این جدول خلاصه‌ای از آرای تفسیری بیش از ۱۲۰ مفسر درباره سخن یهود در ذیل آیه‌های ۸۸ / بقره و ۱۵۵ / نساء آمده است.

«نامختون» می‌داند، یهود مدعی بودند که عدم درک آنها نسبت به تعالیم پیامبر و معارف اسلام معلول جبر الهی است. وی در توضیح عبارت «قُلُوبُنَا غُلْفٌ» می‌گوید:

«غلف» جمع «أغلف» است و معنای این عبارت آن است که دل‌های ما به گونه‌ای آفریده شده است که بر آنها پوشش و پرده‌هایی قرار دارد و از آنچه محمد(ص) آورده است چیزی به آن نمی‌رسد و دل‌های ما آن را نمی‌فهمد. غلف مستعار از أغلف است و مقصود از آن کسی است که ختنه نشده است.<sup>۱</sup>

روشن است که زمخشری این مطلب را که یهود در بهانه یا ادعای خود، درباره «فطری» یا «جبلّی» بودن حجاب‌های قلبی خود عنوان می‌کرده‌اند، از «اغلف» به معنای «نامختون» استنباط کرده است؛ به این معنی که حجاب مورد ادعای آنها مانند «قلفة» اغلف – شخص ختنه نشده – فطری است؛ چرا که چنین مفهومی از واژه «أغلف» صرفاً به معنای چیزی «غلافدار» قابل استنتاج نیست. پس از زمخشری چنین استنتاجی در تفاسیر فراوان دیده می‌شود و ظاهراً تفسیر وی و تفسیر بیضاوی (متوفای ۶۹۱ق) در رواج آن بسیار مؤثر بوده‌اند. به علاوه زمخشری بر مبنای تفسیر خود از آیه ۸۸ سوره بقره، مسئله دیگری را به طور ضمنی مطرح می‌کند که صبغه کلامی دارد. پس از او نیز فخر رازی (متوفای ۶۰۶ق) و کسانی که از وی در این گونه مناقشات کلامی پیروی نموده‌اند،<sup>۳</sup> تفسیر آیه ۸۸ سوره بقره را به

۱. عبارت زمخشری چنین است: «غلف» جمع اغلف، ای هی خلقه و جبلة مغشاة بأغطية لا يتوصل اليها ماجاء به محمد(ص) ولا تفقهه، مستعار من الأغلف الذي لم يختن، كقولهم: (قُلُوبُنَا فِي أَكِنَّةٍ مِمَّا تَدْعُونَا إِلَيْهِ). ثم ردّ الله أن تكون قلوبهم مخلوقة كذلك لأنها خلقت على الفطرة والتمكن من قبول الحق، بأن الله لعنهم وخذلهم بسبب كفرهم، فهم الذين غلفوا قلوبهم بما أحدثوا من الكفر الزانغ عن الفطرة وتسببوا بذلك لمنع الألفاظ التي تكون للموقع إيمانهم وللمؤمنين». الكشاف، قم: نشر ادب الحوزة، بی تا، ج ۱، ص ۱۶۳-۱۶۴.

۲. در تفاسیر موجود برای اولین بار شیخ طوسی (در ذیل آیه ۸۸ بقره) به صراحت مسئله‌ای کلامی را در رابطه با قول یهود مطرح می‌کند و می‌گوید: «وفى الآية ردّ على المجبرة أيضاً، لأنهم قالوا مثل ما يقول اليهود من أن على قلوبهم ما يمنع من الإيمان ويحول بينهم وبينه، فكذبهم الله تعالى فى ذلك بان لعنهم وذمهم. فدل على أنهم كانوا مخطئين، كما هم مخطئون...». (التبيان فى تفسير القرآن، قم: مكتبة الاعلام الاسلامى، ط ۱، ۱۴۰۹ق، ذیل آیه ۸۸ سوره بقره) می‌توان گفت تفسیری را که زمخشری صراحتاً بیان داشته در بیان شیخ طوسی (ق) به طور ضمنی آمده است.

۳. رک: تفسیر فخر رازی ذیل آیه ۸۸ بقره. وی در ردّ قول زمخشری بیانی مبسوط دارد. و رک: اللباب فى علوم الكتاب تحقيق عادل احمد عبدالموجود و شيخ على معوض، بيروت: دار الكتب العلمية، ۱۹۹۸/۱۴۱۹، ج ۲، ص ۲۷۰-۲۷۱ اثر ابو حفص عمر بن على بن عادل دمشقى حنبلى (متوفى بعد از ۸۸۰) که بابی به عنوان «فصل فى كلام المعتزلة» به این موضوع اختصاص داده و سخن فخر رازی را نقل نموده است.



صحنه‌ای برای جدال کلامی معتزلی - اشعری تبدیل نموده‌اند.

زمخشری هم ادیب است و هم لغت شناس. او واژه «أغلف» را، برخلاف مفسران پیشین - که به تبعیت از طبری صرفاً چیزی غلافدار یا دارای پوشش و روکش، مثل «سیف اغلف» و «قوس غلفاء»، می دانستند - مأخوذ و مستعار از «أغلف» به معنی «نامختون» می داند. ولی روی هم رفته می توان گفت او به همان تفسیر طبری و پیشینیان وفادار مانده است، چون از نظر وی «أغلف» مأخوذ و مستعار از نامختون است، نه خود «نامختون»! پس زمخشری هم قلوب یهود را به قول آنان «غلافدار» می داند، ولی آن غلافی است که به ادعای یهود جبلّی و فطری است، مانند قلفهٔ مرد ختنه نشده.

۳.۱.۲. تفسیر اول (ب). چنان که می دانیم «غلاف» نوعی حفاظ است که شیء محاط را در برابر آفات و صدمات احتمالی خارجی حفظ می کند. همین مطلب باعث شده است که تفسیر جدیدی برای قول یهود ارائه گردد؛ تفسیری که نشانی از آن در تفاسیر قرون اولیه به چشم نمی خورد و ظاهراً منحصر به بعضی از آثار تفسیری دورهٔ معاصر است. بعضی از مفسران سخن یهود را طوری فهمیده اند که گویی آنان از این طریق می خواسته اند استقامت خود را در ماندن بر دین موسی (ع) اظهار نمایند. گویا آنان می خواسته اند بگویند: «دل های ما در حفاظی محکم قرار دارد که مانع از نفوذ هر گونه عقیدهٔ خارجی است و در برابر هر گونه دعوت جدیدی مصون است. لذا دل های ما در اعتقاد به شریعت موسی (ع) استوار است، و هیچ امر خارجی یا دعوت نوینی نمی تواند ما را وادار به رها ساختن آیین پدرانمان بکند». عبارت سید قطب که از این تفسیر پیروی نموده چنین است: «آنها گفتند: دل های ما بسته است و دعوت جدید در آن نفوذ نمی کند، و به ندای جدیدی گوش فرا نمی دهد. آنان این سخنان را برای نا امید ساختن حضرت محمد (ص) و مسلمانان می گفتند». عبارت عبد الحجت بلاغی نیز چنین است: «بنی اسرائیل گفتند: دل های ما در غلاف است (در بسته است و بجز دین خودمان سخنی دیگر در ما تأثیر نمی کند و برای سخنان محمد جا ندارد)».<sup>۲</sup>

در میان تفاسیری که به آنها مراجعه شد، این گونه برداشت برای نخستین بار در تفسیر

۱. عبارت سید قطب چنین است: «قالوا إن قلوبنا مغفلة لا تنفذ إليها دعوة جديدة، ولا تستمع إلى داعية جديدة. قالوا تبيساً لمحمد (ص) و للمسلمين». رک: فی ظلال القرآن، بیروت: دار الشروق، ط ۱، ۱۹۸۸/۱۴۰۸، ذیل آیهٔ ۸۸ سورهٔ بقره.

۲. سید عبد الحجت بلاغی، حجة التفاسیر و بلاغ الاکسیر، قم: انتشارات حکمت، ۱۳۴۵ش، ذیل آیهٔ ۸۸ سورهٔ بقره.

سید قطب (متوفای ۱۳۷۳ق) و تفسیر المیزان (تألیف ۱۳۷۵ق)<sup>۱</sup> آمده است. دیگر مفسران معاصر عرب و ایرانی، مانند ابن عاشور تونسلی (متوفای ۱۳۹۳ق)، سید علی اکبر قرشی، محمد صادقی، عبدالحجت بلاغی نیز آن را آورده‌اند. ولی به عللی که برای ما هنوز مشخص نیست، این تفسیر در میان مفسران شبه قاره بسیار شایع بوده است. از مفسران شبه قاره، حافظ نذیر احمد، ثناء الله امرستری (تفسیر ثنایی)، سید علی حسن بهاری (مطالب القرآن، تألیف ۱۳۱۳ق)، ابوالکلام آزاد (ترجمان القرآن)، خواجه حسن نظامی، شوکت علی تهانوی، پیر محمد کرم شاه ازهری (تفسیر ضیاء القرآن)، مولوی محمد حسین (تفسیر ربانی)، ابوالاعلی مودودی (تفهیم القرآن)، مفتی محمد شفیع، محمد عبد العزیز (مطالب قرآن، تألیف ۱۳۱۳ق)، و شمس پیرزاده از همین تفسیر پیروی نموده‌اند. عده‌ای از مترجمان اردو زبان نیز همین تفسیر را مبنای ترجمه خود قرار داده‌اند. اینها همه نشانگر شیوع حیرت‌آور این تفسیر جدید در آثار تفسیری شبه قاره هند است.

## • ۲.۲. تفسیر دوم و شاخه‌های آن

در برابر تفسیر اول از عبارت «قُلُوبُنَا غُلْفٌ»، تفسیر دومی نیز از آغاز وجود داشته که از هیچ گونه پشتوانه‌ای که با مصادر تفسیر اول قابل مقایسه باشد برخوردار نبوده است. طبری سه روایت مختلف از عطیه عوفی نقل می‌کند. در روایت اول آمده که عطیه گفته است: «قُلُوبُنَا غُلْفٌ»، یعنی یهود می‌گفتند: دل‌های ما ظروف علم‌اند «أوعیة للعلم». <sup>۲</sup> در دو روایت دیگر، که راوی هر دوی آنها فضیل است، آمده: «قُلُوبُنَا غُلْفٌ» یعنی: دل‌های ما ظروف ذکر است «أوعیة للذکر». ابن ابی حاتم نیز علاوه بر روایت این دو قول از عطیه، از وی حکایت می‌کند که گفته است: «قُلُوبُنَا غُلْفٌ» یعنی: «أوعیة للمنکر». محتمل است که دو تعبیر «للذکر» و «للمنکر» در این روایات نتیجه تصحیف عبارت «للعلم» باشد. به هر حال در روایت عطیه مطلبی افزون بر عبارت «أوعیة للعلم» نیامده، ولی در اقوال تفسیری که بر اساس آن مطرح گردیده، مطالبی بر آن افزوده شده است.

۱. البته در تفسیر المیزان این تفسیر به عنوان قول سوم، بعد از «تفسیر ۱» و «تفسیر ۱ الف»، در ذیل تفسیر آیه نساء / ۱۵۵ آمده است.  
 ۲. ابن ابی حاتم نیز، در ذیل آیه ۸۸ بقره، همین روایت را از عطیه آورده است. وی می‌افزاید: «و روی عن عطاء الخراسانی مثله».

۱.۲.۲. تفسیر دوم (الف). علاوه بر اقوالی که از عطیه نقل شده است، طبری و ابن ابی حاتم از طریق ضحاک از ابن عباس نقل می‌کنند که گفته است: «قُلُوبُنَا غُلْفٌ» یعنی: «مملوءة علماً لا تحتاج إلى محمد (ص) ولا غيره»، دل‌های ما آکنده از علم است و نیازی به محمد (ص) و غیر او ندارد. در این قول بر تفسیری که از عطیه نقل شده است جمله: «نیازی به محمد (ص) و غیر او ندارد». افزوده شده است.

۲.۲. تفسیر دوم (ب). برای این تفسیر شاخه دیگری نیز ذکر کرده‌اند. این شاخه را طبری یا ابن ابی حاتم در تفسیر خود نیآورده‌اند؛ تنها هود بن محکم آن را در تفسیر خود که قدیمی‌ترین منبع است ذکر کرده است.<sup>۱</sup> وی پس از بیان معنای «قُلُوبُنَا غُلْفٌ» طبق تفسیر اول می‌گوید: «وكانت قلوبنا أوعية للعلم، فلو كنت صادقاً سمعنا ما تقول»، دل‌های ما ظرف علم است و اگر تو راست می‌گفتی، ما به سخنان تو گوش فرا می‌دادیم. اگر چه مقاتل بن سلیمان، هود بن محکم، محمد بن محمد ماتریدی سمرقندی (متوفای ۳۳۳ق)<sup>۲</sup> و نصر بن محمد سمرقندی (متوفای ۳۷۵ق)<sup>۳</sup> شاخه (ب) از تفسیر دوم را در تفاسیر خود آورده‌اند، ولی در تفاسیر چاپ شده‌ای که در دسترس نگارنده بود، اولین تفسیری که به منشأ این قول اشاره می‌کند، تفسیر النکت والعیون ماوردی (متوفای ۴۵۰ق) است.<sup>۴</sup> وی آن را به زجاج نسبت می‌دهد. پس از وی بغوی (متوفای ۵۱۶ق)، ابن کثیر (متوفای ۷۷۴ق)، ابو السعود (متوفای

۱. قبل از هود بن محکم، مقاتل بن سلیمان (۸۰-۱۵۰) عبارت زیر را در تفسیر قول یهود آورده است: «فإن كنت صادقاً فأفهمنا ما تقول». ولی گویا در این جا افتادگی عبارت یا احتمالاً خلط مطلب صورت گرفته است، زیرا جمله فوق (که قاعدتاً باید یکی از استنباطات تفسیر دوم تلقی شود) جزء تفسیر اول قرار گرفته است. عبارت مقاتل چنین است: و «قالوا» للنبي (ص) «قُلُوبُنَا غُلْفٌ» یعنی فی غطاء و یعنون فی أكنة، علیها الغطاء، فلا تفهم ولا تفقه ما تقول یا محمد، کراهیه لما سمعوا من النبی (ص) من قوله إنکم کذبتم فریقاً من الأنبیاء و فریقاً قتلتم، فإن كنت صادقاً فأفهمنا ما تقول...» رک: تفسیر مقاتل بن سلیمان، تحقیق دکتر محمود شحاته، الهيئة المصرية العامة للكتاب، ۱۹۷۹، ج ۱، ص ۱۲۱-۱۲۲، ذیل آیه ۸۸ بقره. برای آشنایی با نمونه‌ای دیگر از این نوع افتادگی در عبارت یا خلط بین دو تفسیر، رک: الوسيط فی تفسیر القرآن، علی بن احمد واحدی نیشابوری (م ۴۶۸)، بیروت: دار الکتب العلمیة، چاپ اول ۱۴۱۵/۱۹۹۴، ج ۱، ص ۱۷۲، ذیل آیه ۸۸ بقره.

۲. رک: تأویلات اهل السنة، بغداد: مطبعة الارشاد، ۱۹۸۳/۱۴۰۴، ص ۱۸۷-۱۸۸.

۳. تفسیر السمرقندی المسمی بحر العلوم، بیروت: دار الکتب العلمیة، چاپ اول، ۱۹۹۳/۱۴۱۳، ذیل آیه ۸۸ بقره و ۱۵۵ نساء.

۴. تفسیر الماوردی، دار الصفوة للطباعة والنشر، چاپ اول، ۱۹۹۳/۱۴۱۳، ج ۱، ص ۴۵۰، ذیل آیه ۱۵۵ نساء.

۹۸۲ق)، و قاضی ثناء الله پانی پتی (متوفای ۱۲۲۵ق) آن را به کلبی نسبت داده‌اند.<sup>۱</sup>

۳.۲.۲. تفسیر دوم (ج). در دوره‌های بعدی شاخه جدید دیگری نیز برای تفسیر دوم ذکر نموده‌اند که ظاهراً اولین مورد آن را در تفسیر نخجوانی (متوفای ۹۳۰ق) می‌توان یافت. عبارت نخجوانی در ذیل آیه ۱۵۵ سوره نساء چنین است: «قُلُوبُنَا غُلْفٌ: یعنی اوعیه مملوۀ بالحقایق و المعارف مختومه علیها لا یسع فیها ما جئتم به، والحال إنه لیس فی قلوبهم ما یتعلق بامور الدین مقدار خردلۀ» (قُلُوبُنَا غُلْفٌ، یعنی: دل‌های ما ظروفي هستند آکنده از حقایق و معارف که آن را بسته و بر آن مهر نهاده‌اند و گنجایش آنچه را که شما آورده‌اید ندارد.<sup>۲</sup> پس از نخجوانی، می‌توان این قول را در تفسیر ملاً فتح الله کاشانی، فیضی، طنطاوی و محمد عزة دروزه یافت. در حالی که تفسیر اول (الف) نشانگر بی‌نیازی از تعالیم اسلام، و تفسیر دوم (ب) بیانگر ابطال سخنان پیامبر (ص) از سوی یهود است، تفسیر دوم (ج) بیانگر عذر خواهی یهود از عدم گنجایش دل‌هایشان برای پذیرش افزون بر آموخته‌های آنهاست.

## • ۴.۲.۲. نقد تفسیر دوم

(۱) چنان که گفتیم، تفسیر دوم از نظر مفسران پیشین همچون طبری، در ارتباط با قرائت دوم بوده که آن هم قرائتی شاذ است و نزد متخصصان فن تفسیر اعتباری ندارد.

(۲) روایات تفسیری عطیه و کلبی برای برخی از رجال شناسان قابل اعتماد نبوده است، و چنان که ملاحظه شد، عطیه و کلبی از راویان تفسیر دوم بوده‌اند.<sup>۳</sup>

(۳) بعضی از قرآن پژوهان اعتراض شدیدی نسبت به تفسیر دوم داشته‌اند. یکی از اعتراض کنندگان ابن قیم جوزیه است. او پس از آن که تفسیر اول را تأیید کرده است می‌گوید:

۱. عبارت بغوی چنین است: «وقال الکلبی: معناه اوعیه لكل علم فلا تسمع حدیثا الا تعیهه الا حدیثک لا تعقله و تعیهه ولو کان فیہ [خیر] لوعته و فهمته». رک: معالم التنزیل، ریاض: دار طیبه، چاپ چهارم، ۱۹۹۷/۱۴۱۷، ذیل آیه ۸۸ بقره. ابن کثیر در ذیل آیه ۱۵۵ نساء می‌گوید: «رواه الکلبی عن ابی صالح، عن ابن عباس». رک: تفسیر ابی سعود، بیروت: دارالفکر، ج ۱، ص ۱۵۳ و تفسیر مظهری، کویت: مکتبه رشیدیه، ذیل بقره ۸۸ / ۲.

۲. الفواتح الالهیه و المفاتیح الغیبیه، قاهره: دار رکابی للنشر، بی‌تا.

۳. اگر چه یکی از علل تضعیف عطیه عوفی و محمد بن سائب کلبی از سوی رجال شناسان اهل سنت می‌تواند تشیع آنها باشد، ولی ظاهراً آنها مشکلات جدی نیز داشته‌اند. رک: تهذیب التهذیب، ج ۷، ص ۲۰۲-۲۰۰ درباره عطیه، و میزان الاعتدال، ج ۳، ص ۵۵۷-۵۵۹ و نیز تهذیب التهذیب، ج ۹، ص ۱۵۸ درباره کلبی.

«اما آنچه برخی [از مفسران] گفته‌اند که دل‌های آنان ظرف حکمت است، در عبارت چیزی که بر آن دلالت کند وجود ندارد و شاهدهی نیز در قرآن برای آن نیست. چنین سخنی درباره کسی که خود را به علم و حکمت می‌ستاید گفته نمی‌شود. شما کجا شنیده‌اید که کسی بگوید: دلم غلاف است، یا این که دل‌های مؤمنان بلندمرتبه در غلاف است، و مقصودش این باشد که دل ظرف علم است؟! به علاوه، صرف (غلاف بودن) می‌تواند حاکی از ظرفی باشد که چیز خوب یا بدی در آن قرار دارد. پس، از غلاف بودن دل لازم نمی‌آید که در آن علم و حکمت باشد، و این مطلبی بدیهی و روشن است»<sup>۱</sup>.

یکی از محققان معاصر نیز در این باره می‌گوید:

«قرائت غُلف که جمع غلاف باشد قرائت مناسبی نیست، زیرا غلاف بودن قلب بی معنی است، و غلاف به طور مطلق هیچ دلالتی بر ماهیت محتوای آن ندارد که آیا علم است یا مرض یا چیز دیگر. به علاوه این معنی مناسبتی با اعتذار آنان در نفی ایمان ندارد، چه اگر دل‌ها ظروف علم باشد برای آنها سزاوار است که حق را درک و واقعیت را تصدیق کنند»<sup>۲</sup>.

۴) آنچه قرائت دوم را به طور کلی از صحنه بحث حذف می‌کند این است که «قلب اغلف» اصطلاحی است با سابقه و مفهومی کاملاً روشن و غیرقابل تردید، و به هیچ وجه به معنای «ظرف علم» نیست. این مطلب در ادامه مقاله به خوبی روشن خواهد شد.

## • ۳.۲. تفسیر سوم

در این جا تفسیر سوم نیز برای این تعبیر وجود داشته که در میان تفاسیر گذشته مهجور بوده و در تفاسیر متأخر عربی و فارسی به فراموشی سپرده شده است. طبری نیز به رغم اطلاعات گسترده‌اش، هیچ گزارشی درباره آن نیاورده است. در میان تفاسیر چاپی قدیم، اولین تفسیری که از آن سخن به میان آورده تفسیر هود بن محکم هُواری است. وی پس از نقل تفسیر اول و دومین شاخه از تفسیر دوم می‌گوید:

«وذكروا عن الحسن أنه قال: «غُلف ای قلف لم تختن لقولك يا محمد»، یعنی دل‌های ما

۱. رک: بدائع التفسیر الجامع لتفسیر الامام ابن قیم الجوزیه، گردآورنده: یسری السید محمد، دمام: دار ابن الجوزی، ۱۹۹۳/۱۴۱۴، چاپ اول، ج ۱، ص ۳۲۴-۳۲۵.

۲. حسن مصطفوی، التحقیق فی کلمات القرآن الکریم، تهران: وزارت ارشاد اسلامی، ج ۹، ص ۲۵۳.

نسبت به سخنان تو ای محمد نامختون است.<sup>۱</sup>

پس از هود بن محکم، ابن ابی حاتم قول حسن بصری را ضمن روایتی چنین آورده است: «حدَّثنا محمد بن عبد الرحمن العرزمی، ثنا ابی عن جدی عن قتادة عن الحسن فی قوله: «قُلُوْبُنَا غُلْفٌ»، قال: «لم تختن»، یعنی دل‌های ما «ختنه» نشده است. از ابن ابی حاتم (متوفای ۳۲۷ق) به بعد تا ابن کثیر از قول حسن بصری در تفاسیر اثری دیده نمی‌شود. ابن کثیر (متوفای ۷۷۴ق) پس از نقل روایت ابن ابی حاتم می‌نویسد: «هذا القول يرجع معناه الی ما تقدم من عدم طهارة قلوبهم و أنها بعیدة من الخیر»، (این قول برمی‌گردد به آنچه ما قبلاً درباره ناپاک بودن دل‌های آنان و دوری آن از خیر اظهار داشتیم).<sup>۲</sup>

اگر چه مفسران متأخر، از تفسیر اول و دوم و شاخه‌های آن فراوان سخن گفته‌اند، ولی بعد از ابن کثیر ظاهراً گزارش قول حسن بصری در تفاسیر به کلی متروک گشته است. شاید علت اصلی آن، علاوه بر غریب بودن محتوای قول حسن برای مفسران مسلمان که اطلاعات کافی و دست اول از فرهنگ یهود نداشته‌اند، ضعف راویان آن یعنی محمد بن عبدالرحمن عرزمی و پدر و جدش بوده است.<sup>۳</sup> در میان تفاسیری که نگارنده به آنها مراجعه کرده است، تنها مفسری که تا حدودی به قول حسن نزدیک شده است ابراهیم بن عمر بقاعی شامی (متوفای ۸۸۵) است. وی، بدون این که روایت حسن بصری را نقل کند، در ذیل آیه ۸۸ بقره می‌گوید: «غلف جمع اغلف<sup>۴</sup> است و آن کسی است که آلت او را پوست «قلفه» پوشانده است؛ گویا

۱. تفسیر هود بن محکم الهواری، ذیل آیه ۸۸ بقره و ۱۵۵ نساء.

۲. تفسیر ابن کثیر، ریاض: دار طیبه، چاپ اول، ۱۹۹۷/۱۴۱۸، ذیل آیه ۸۸ بقره.

۳. رک: تفسیر ابن ابی الحاتم، پاورقی از آقای زهرانی محقق این چاپ، ذیل آیه ۸۸ بقره.

۴. علاوه بر اُغْلَف و اُقْلَف، اُغْرَل و اُرْغَل هم به همین معنی آمده است، و همچنین غُلْفَه، قُلْفَه، غُرْلَه و رُغْلَه برای پوست سر آلت نامختون. رک: لسان العرب، ماده غلف، قلف، غرل، و رغل. از میان واژه‌های مذکور، نزدیک‌ترین واژه به «عُرْلَه» و «اغرل» در عبری، «غرله» و «اغرل» است. در فرهنگ عبری - انگلیسی آمده است:

در حدیث نبوی (ص) آمده است: «يُحْشَرُ النَّاسُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ حُفَاةَ عُرَاةٍ عُرْلًا»، صحیح مسلم، ح ۵۱۰۲.

قلفه‌ای دو سوی آدمی، یعنی آلت و قلب او را پوشانده است، تا آن که خداوند کلمه خود را باختان و ایمان در هر دو سوی او به اتمام برساند. ولی او نیز بلافاصله در ذیل همین آیه، و نیز در ذیل آیه ۱۵۵ نساء سخن یهود را با بیانی مانند بیان زمخشری، بیضاوی و دیگران تفسیر می‌کند.<sup>۱</sup>

### • ۱.۳. شواهدی بر صحت «تفسیر سوم» از کتاب مقدس

«قلبِ أَعْلَف» به عنوان یک اصطلاح، هم در فرهنگ اهل کتاب آمده است و هم در روایات اسلامی. در کتاب مقدس، واژه «نامختون»، علاوه بر کاربرد آن برای «شخص ختنه نشده»، در چندین مورد به طور مجازی نیز به کار رفته است. مثلاً در صحیفهٔ ارمیای نبی (۲۶:۹) صفت «نامختون بودن قلب» را در مقام توبیخ به تمام بنی اسرائیل نسبت می‌دهد:

«مصر و یهودا و اذوم و بنی عمون و موآب و آنانی را که گوشه‌های موی خود را می‌تراشند و در صحرا ساکنند. زیرا که جمیع این اُمّت‌ها نامختون اند و تمامی خاندان اسرائیل در دل نامختون‌اند.»

در سفر تثنیه، در ضمن بیان عهدی که حضرت موسی (ع) به فرمان خداوند با بنی اسرائیل بست، آمده است:

«وَيَهُوَه خدایت دل شما و دل ذریت شما را مختون خواهد ساخت تا يَهُوَه خدایت را به تمامی دل و تمامی جان دوست داشته زنده بمانید.» (۶:۳۰)

نیز در همین کتاب خطاب به بنی اسرائیل آمده است:

→

۵۱۰۴، ۵۱۰۳؛ صحیح بخاری، ح ۳۱۰۰، ۳۱۹۱، ۴۲۵۹، ۴۳۷۱، ۶۰۴۳، ۶۰۴۴، ۶۰۴۵، ۶۰۴۶؛ سنن ترمذی، ح ۲۳۴۷، ۳۰۹۱، ۳۲۵۵؛ سنن نسائی، ح ۲۰۵۴، ۲۰۵۵، ۲۰۵۶، ۲۰۶۰؛ سنن دارمی، ح ۲۶۷۰، ۲۶۸۲؛ مسند احمد، ۱۸۱۴، ۱۸۴۹، ۱۹۲۳، ۱۹۹۲، ۲۱۶۸، ۳۵۹۸، ۱۵۴۶۴، ۲۳۱۳۱، ۲۳۴۴۷ از ابن عباس، عائشه و ابن مسعود. در شرح نووی آمده است: الْعُرْلُ: بِضَمِّ الْعَيْنِ الْمُعْجَمَةِ وَإِسْكَانِ الرَّاءِ مَعْنَاهُ: غَيْرَ مَخْتُونِينَ، جَمْعُ أُعْرَلٍ، وَهُوَ الَّذِي لَمْ يُخْتَنَ، وَيَقْبِتُ مَعَهُ عُرْلَتَهُ، وَهِيَ قُلْفَتُهُ، وَهِيَ الْجِلْدَةُ الَّتِي تُقَطَّعُ فِي الْخِتَانِ، قَالَ الْأَزْهَرِيُّ وَغَيْرُهُ: هُوَ الْأُعْرَلُ، وَالْأُرْعَلُ، وَالْأَعْلَفُ بِالْعَيْنِ الْمُعْجَمَةِ فِي الثَّلَاثَةِ وَالْأَفْلَفُ، وَالْأَعْرَمُ بِالْعَيْنِ الْمُهْمَلَةِ، وَجَمْعُهُ عُرْلٌ وَرَعْلٌ وَغُلْفٌ وَقُلْفٌ وَعَرْمٌ. صحیح مسلم بشرح النووی، ذیل حدیث ۵۱۰۲، «کتاب الجنة و صفة نعيمها و اهلها، باب فناء الدنيا و بیان الحشر يوم القيامة»، بیروت: دارالفکر، بی تا، ج ۱۷، ص ۱۹۳.

۱. عبارت او چنین است: «غلف» جمع أَعْلَف وهو المغشى الذكر بالقلفة التي هي جلدة، كأن الغلظة في طرفي المرء: ذكره و قلبه، حتى يتم الله كلمته في طرفيه بالختان و الايمان»، نظم الدرر، قاهره: دارالکتب الإسلامية، ۱۹۹۲/۱۴۱۳، افست چاپ دائره المعارف، حیدرآباد، ذیل آیات ۸۸۲/۲ و ۱۵۵/۴.

«پس غلفه دل‌های خود را مختون سازید و دیگر گردن‌کشی منمائید» (۱۶:۱۰)

روشن است که در این عبارات، اصطلاح «مختون ساختن دل» برای تطهیر قلب از نجاست کفر و آرایش‌های باطنی به کار رفته است. این مطلب همچنین از عباراتی که در صحیفه ارمیای نبی (۴:۴) و سفر لایان (۴۱:۲۶) آمده به روشنی پیداست:

«ای مردان یهودا و ساکنان اورشلیم، خویشتن را برای خداوند مختون سازید و غلفه دل‌های خود را دور کنید، مبدا حدت خشم من به سبب بدی اعمال شما مثل آتش صادر شده افروخته گردد و کسی آن را خاموش نتواند کرد.» (۴:۴)

«ازین سبب من نیز به خلاف ایشان رفتار نمودم و ایشان را به زمین دشمنان ایشان آوردم، پس اگر دل نامختون ایشان متواضع شود و سزای گناهان خود را بپذیرند...» (۴۱:۲۶)

در صحیفه حزقیل نبی، به «اجنبیان»، یعنی اشخاص غیر کلیمی (و به قول ما مسلمانان، «کافران وقت») با عبارت «نامختون دل و نامختون گوشت» اشاره شده است:

«زیرا که شما، اجنبیان نامختون دل و نامختون گوشت را داخل ساختید تا در مقدس من بوده خانه مرا ملوث سازند، و چون شما غذای من یعنی پیه و خون را گذرانیدید، ایشان علاوه بر همه رجاسات شما عهد مرا شکستند.» (۷:۴۴)

«خداوند یهوه چنین می‌فرماید: هیچ شخص غریب نامختون دل و نامختون گوشت از همه غریبانی که در میان بنی اسرائیل باشند به مقدس من داخل نخواهند شد.» (۹:۴۴)

باز در صحیفه اشعیای نبی (۱:۵۲) این گونه به آزادی بیت المقدس و بازسازی و احیای آن اشاره شده است:

«بیدار شو ای صهیون! بیدار شو و قوت خود را بیوش! ای شهر مقدس اورشلیم، لباس زیبایی خویش را در برکن، زیرا که نامختون و ناپاک بار دیگر داخل تو نخواهد شد.»

«نامختون بودن» علاوه بر این که صفت قلب است، می‌تواند صفت گوش و دهان نیز قرار گیرد؛ چنان که در صحیفه ارمیای نبی (۱۰:۶) آمده است:

«کیستند که به ایشان تکلم نموده شهادت دهم تا بشنوند. هان گوش ایشان نامختون است که نتوانند شنید. اینک کلام خداوند برای ایشان عار گردیده است و در آن رغبت ندارند.»

۱. جمله مذکور یادآور آیه ۲۸ سوره توبه است: «بَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّمَا الْمُشْرِكُونَ نَجَسٌ فَلَا يَقْرَبُوا الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ بَعْدَ عَامِهِمْ هَذَا...».



نیز در کتاب اعمال رسولان (۵۱:۷) که متعلق به عهد جدید است، این چنین به نامختون بودن دل و گوش اشارت رفته است:

«ای گردنکشان که به دل و گوش نامختونید، شما پیوسته با روح القدس مقاومت می‌کنید، چنانکه پدران شما هم چنین شما».

پولس که ختنه را مانعی برای تبلیغ مسیحیت بین رومیان و ملل غیر یهود می‌دانست، طرفدار ترک این سنت دیرینه شد. از این رو بر ضد حواریون حضرت مسیح (ع) که اصرار بر حفظ آن داشتند به مخالفت برخاست. در نامه‌ای که او برای رومیان نوشت، آمده است:

«زیرا آن که در ظاهر است یهودی نیست و آنچه در ظاهر در جسم است ختنه نی. بلکه یهود آن است که در باطن باشد و ختنه آن که قلبی باشد، در روح نه در حرف، که مدح آن نه از انسان بلکه از خداست» (۲: ۲۸-۲۹). «پس برتری یهود چیست و یا از ختنه چه فایده؟» (۱:۳) «زیرا مختونان ما هستیم که خدا را در روح عبادت می‌کنیم و به مسیح عیسی فخر می‌کنیم و بر جسم اعتماد نداریم». (رساله پولس به فیلیپیان، ۳:۳)

پولس در استدلال خود بر معنای مجازی ختنه که عبارت از «تطهیر قلب به وسیله ایمان» است تکیه می‌کند، و با یک مغالطه می‌خواهد سنت دیرینه ابراهیم (ع) و رسمی را که نشانه عهد او و نسلش با خداوند بوده است از میان بردارد.<sup>۱</sup>

به هر حال در همه این موارد، نامختون بودن قلب یا گوش به وضوح حاکی از ناپاکی و فقدان ایمان است، و معنای کفر و عصیان و عدم انقیاد در برابر سخن حق را دربردارد. در بعضی موارد واژه «نامختون» به معنای «ناقص بودن»،<sup>۲</sup> و برای محصولی که «درو و

۱. وی در نامه‌های خود می‌گوید: «پس اگر نامختونی احکام شریعت را نگاه دارد آیا مختونی او ختنه شمرده نمی‌شود؟»، (رساله پولس به رومیان ۲:۲۶)؛ «ختنه چیزی نیست و نامختونی هیچ، بلکه نگاه داشتن امرهای خدا»، (رساله اول پولس رسول به قرنتیان، ۱۹:۷)؛ «بلکه به خلاف آن چون دیدند که بشارت نامختونان به من سپرده شد چنان که بشارت مختونان به پطرس» (رساله پولس رسول به غلاطیان، ۲:۷)؛ «و در مسیح عیسی نه ختنه فایده دارد و نه نامختونی، بلکه ایمانی که به محبت عمل کند». (رساله پولس رسول به غلاطیان، ۶:۵).

۲. در سفر خروج (۱۲:۶) آمده است: «و موسی بحضور خداوند عرض کرده گفت: اینک بنی اسرائیل مرا نمی‌شنوند پس چگونه فرعون مرا بشنود و حال آن که من نامختون لب هستم». مانند همین تعبیر در سفر خروج (۶:۳۰) نیز آمده است.

جمع‌آوری نشده<sup>۱</sup> نیز به کار رفته است.

قبل از ذکر شواهد دیگری از متون اسلامی، لازم است یادآوری کنیم که در قرآن کریم بعضی از اصطلاحات اهل کتاب به کار رفته است. واژه «مسیح» که در مورد حضرت عیسی به کار رفته از این قبیل است.<sup>۲</sup> «تابوت» و «سکینه» نیز از این گونه واژه‌هاست. تعبیر «دلِ نامختون»<sup>۳</sup> نیز در شمار همین واژه‌هایی است که معنای آن جز با مراجعه به منابع و مآخذ آن

۱. در سفر لویان (۱۹:۲۳) درباره میوه‌های «ممنوعه» آمده است: «و چون به آن زمین داخل شدید و هر قسم درخت برای خوراک نشانید پس میوه آن را مثل نامختونی آن بشمارید؛ سه سال برای شما نامختون باشد، خورده نشود».

۲. در فرهنگ عبری - انگلیسی در واژه «مسیحا» آمده است:

mashiyach {maw-shee-'akh}: 1) anointed, anointed one; 1a) of the Messiah, Messianic prince; 1b) of the king of Israel; 1c) of the high priest of Israel; 1d) of Cyrus; 1e) of the patriarchs as anointed kings.

ولی در مورد این واژه نیز سر در گمی و گمانه زنی عجیبی در فرهنگ‌های عربی وجود دارد. فی المثل رک: لسان العرب، ماده «مسح».

۳. جهت ملاحظه خواننده گرامی معانی دیگر واژه‌های عبری برای «ختان» و «نامختون» و معادل یونانی آن از فرهنگ‌ها درج می‌گردد:

muwl {mool}: a primitive root; circumcise, destroy, cut down, needs, cut in pieces; 1) to circumcise, let oneself be circumcised, cut, be cut off; 1a) (Qal) to circumcise; 1b) (Niphal) to be circumcised, circumcise oneself; 1c) (Hiphil) to cause to be circumcised; 1c1) of destruction (fig.); 1d) (Hithpolel) to be cut off; 1e) (Polel) cut down.

epispaomai {ep-ee-spah 'om-ah-ee} become circumcised; 1) to draw on (let him not draw on his foreskin). From the days of Antiochus Epiphanes [B.C. 175-164] down, there had been Jews who, in order to conceal from heathen persecutors or scoffers the external sign of their nationality, circumcision, sought artificially to compel nature to reproduce the prepuce, by extending or drawing forward with an iron instrument the remnant of it still left, so as to cover the glans.

peritemno {per-ee-tem -no}: circumcise, 1) to cut around; 2) to circumcise; 2a) cut off one's prepuce (used of that well known rite by which not only the male children of the Israelites, on the eighth day after birth, but subsequently also "proselytes of righteousness" were consecrated to Jehovah and introduced into the number of his people); 2b) to get one's self circumcised, present one's self to be circumcised, receive circumcision; 2c) since by the rite of circumcision a man was separated from the unclean world and dedicated to God, the word is transferred to denote the extinguishing of lusts and the removal of sins.

روشن نمی‌شود.

### • ۲.۳. شواهدی بر صحت «تفسیر سوم» از متون اسلامی

تعبیر «قلبِ أغلف» به صورت یک اصطلاح در برخی از احادیث نبوی نیز آمده، ولی موارد کاربرد آن بسیار اندک است. احمد بن حنبل حدیثی را از ابو سعید خدری از پیامبر (ص) نقل می‌کند که در آن «قلبِ أغلف» به عنوان اصطلاحی برای «قلبِ کافر» به کار رفته است. حدیث این است:

حَدَّثَنَا أَبُو النَّضْرِ حَدَّثَنَا أَبُو مَعَاوِيَةَ يَعْنِي شَيْبَانَ عَنْ لَيْثٍ عَنْ عَمْرِو بْنِ مُرَّةَ عَنْ أَبِي الْبَخْتَرِيِّ عَنْ أَبِي سَعِيدٍ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: الْقُلُوبُ أَرْبَعَةٌ: قَلْبٌ أَجْرَدٌ فِيهِ مِثْلُ السِّرَاجِ يُزْهِرُ، وَقَلْبٌ أَغْلَفٌ مَرْبُوطٌ عَلَى غِلاَفِهِ، وَقَلْبٌ مَنكُوسٌ، وَقَلْبٌ مُصْفَحٌ، فَأَمَّا الْقَلْبُ الْأَجْرَدُ فَقَلْبُ الْمُؤْمِنِ سِرَاجُهُ فِيهِ نُورُهُ، وَأَمَّا الْقَلْبُ الْأَغْلَفُ فَقَلْبُ الْكَافِرِ، وَأَمَّا الْقَلْبُ الْمَنكُوسُ فَقَلْبُ الْمُنَافِقِ عَرَفَ ثُمَّ أَنْكَرَ، وَأَمَّا الْقَلْبُ الْمُصْفَحُ فَقَلْبٌ فِيهِ إِيْمَانٌ وَنِفَاقٌ، فَمِثْلُ الْإِيْمَانِ فِيهِ كَمِثْلِ الْبَقْلَةِ يَمُدُّهَا الْمَاءُ الطَّيِّبُ وَمِثْلُ النِّفَاقِ فِيهِ كَمِثْلِ الْقَرْحَةِ يَمُدُّهَا الْقَيْحُ وَالِدَّمُ، فَأَيُّ الْمَدَّتَيْنِ غَلَبَتْ عَلَى الْأُخْرَى غَلَبَتْ عَلَيْهِ. ۱

شبهه این روایت را نیز طبری در ذیل آیه ۸۸ بقره به صورت حدیثی موقوف از حدیثه نقل کرده و هدفش از نقل آن تأیید تفسیر اول در برابر قرائت دوم و تفسیر دوم است. گرچه بعضی از مفسران نیز مانند طبری روایت حدیثه را نقل نموده‌اند و ابن کثیر و سیوطی (متوفای ۹۱۱ق)، و پس از آنها شوکانی (متوفای ۱۲۳۲ق)، در ذیل آیه ۸۸ بقره حدیث پیامبر را از مسند احمد بن حنبل و اثر حدیثه را از دیگر مصادر نقل می‌کنند،<sup>۲</sup> ولی ظاهراً هیچ یک از آنها

→

akrobusia {ak-rob-oos-tee-ah}: probably a modified form of posthe (the penis or male sexual organ); uncircumcision, being circumcised, uncircumcised; though not circumcised; 1) having the foreskin, uncircumcised; 2) a Gentile; 3) a condition in which the corrupt desires rooted in the flesh were not yet extinct.

aperitmetos {ap-er-eet'-may-tos} uncircumcised; 1) uncircumcised 1a) metaph. those whose heart and ears are covered, i.e. whose soul and senses are closed to divine admonition.

۱. رک: مسند احمد بن حنبل، حدیث شماره ۱۰۷۰۵.

۲. سیوطی در نقل روایت حدیثه می‌نویسد: «اخرج ابن ابی شیبة و ابن ابی الدنيا فی کتاب الاخلاص و ابن

عبارت «قلب أغلف» را به عنوان یک اصطلاح مورد توجه قرار نداده است. ابن کثیر فقط اشاره‌ای گذرا به آن دارد.<sup>۱</sup> لغت نویسان و بعضی از صاحبان تألیف «غریب القرآن» نیز اشاراتی به حدیث حدیثه دارند، ولی ظاهراً کسی معنای مستقلی برای «قلب أغلف» به عنوان یک اصطلاح اهل کتاب قائل نشده است.<sup>۲</sup>

عبارت «قلب أغلف» در کلام امیرمؤمنان(ع) نیز آمده است، ولی این عبارت تنها در سخنان آن حضرت خطاب به معاویه به چشم می‌خورد. عبارت این است:

«وَعِنْدِي السَّيْفُ الَّذِي أَعْضَضْتُهُ بِجَدِّكَ وَخَالِكَ وَأَخِيكَ فِي مَقَامٍ وَاحِدٍ وَإِنَّكَ وَاللَّهِ مَا عَلِمْتُ الْأَغْلَفُ الْقَلْبُ الْمُقَارِبُ الْعَقْلُ...»<sup>۳</sup>

→

جریر عن حدیفة، قال: القلوب أربعة: قلب أغلف، فذلك قلب الكافر...» آن گاه متن روایت حدیفة را نقل می‌کند که تفاوت‌هایی با حدیث پیامبر(ص) دارد، اگر چه در معنی شبیه آن است. شوکانی پس از نقل عبارت سیوطی درباره روایت حدیفة و حدیث پیامبر از ابو سعید می‌افزاید: «و اخرج ابن ابی حاتم عن سلمان الفارسی مثله سواء موقوفاً». بین مفسران معاصر مؤلف تفسیر الفرقان روایت حدیفة را بدون دخالت دادن آن در تفسیر آیه ۸۸ بقره ذکر می‌کند. مؤلف تفسیر البشار و تنویر البصائر، مثل طبری و ابن اثیر فقط برای ترجیح تفسیر اول به آن استشهد می‌کند.

۱. وی پس از بیان تفسیر اول می‌گوید: «هذا الذي رجحه ابن جرير واستشهد بما روی من حدیث عمرو بن مرة الجملي عن أبي البختري عن حدیفة قال: «القلوب أربعة – فذكر منها – وقلب أغلف مغضوب عليه وذاك قلب الكافر»؛ رکن: ابن کثیر، تفسیر القرآن العظیم، ریاض: دار طيبة، ط ۱، ۱۴۱۸/۱۹۹۷، ذیل آیه ۸۸ بقره.

۲. اظهارات لغت نویسان عرب و صاحبان کتب «غریب القرآن» از بیانات زبیدی در تاج العروس تجاوز نمی‌کند. وی در ذیل ماده «غلف» می‌گوید: «الغلاف... (ج غُلْفٌ بضمّة) وقرئ قوله تعالى: «وقالوا قلوبنا غُلْفٌ» بضمّتين، ای: أوعية للعلم، فما بالناء لانفقه ما تقول، وهي قراءة ابن عباس، وسعيد بن جبیر، والحسن البصري، والاعرج، وابن مُحَيِّصِن، و عمرو بن عبید، والكلبي، و احمد – عن ابی عمرو – و عيسى، والفضل الرقاشي، و ابن ابی اسحاق... (وَقَلْبٌ أَغْلَفٌ) بَيْنَ الْغُلْفَةِ كَأَنَّهَا أَغْشَى غِلَافًا فَهُوَ لَا يَعِي شَيْئًا. ومنه الحدیث: «القلوب أربعة: فَقَلْبٌ أَغْلَفٌ» ای علیه غشاء عن سماع الحق وقبوله، وهو قَلْبُ الْكَافِرِ، وَجَمْعُ الْأَغْلَفِ: غُلْفٌ، ومنه قوله تعالى: «وقالوا قلوبنا غُلْفٌ»، ای فی غلاف عن سماع الحق وقبوله. وفي صفته صلى الله عليه وسلم: «يَفْتَحُ قُلُوبًا غُلْفًا» ای: مُعْشَاةٌ مُغْطَاةٌ... (ورجل أغلف بين الغلف، محرّكة): أي (أَقْلَفٌ) نقله الجوهري، وهو الذي لم يَحْتَبِنْ، وَالْغُلْفَةُ بِالضَّمِّ: الْقُلْفَةُ، تاج العروس، تحقيق مصطفى حجازي، بيروت: التراث العربي، ۱۹۸۷/۱۴۰۸، ج ۲۴۷، ص ۲۲۴-۲۲۵، مادة «غلف».

۳. نهج البلاغه، تحقيق صبحي الصالح، قم: مركز البحوث الاسلاميه، ۱۳۹۵ق، ص ۴۵۴-۴۵۵، الكتاب ۶۴: ومن كتاب له(ع) الى معاوية جوابا. مرحوم فيض الاسلام آن را به این صورت ترجمه نموده است: «و شمشیري که با آن به جدّ (مادری) تو (عتبه بن ربيعه) و به دایی ات (ولید بن عتبه) و برادرت (حظلة بن ابی سفیان) در یکجا (جنگ بدر) زد نزد من است، و به خدا سوگند تو آنچنان که من دانستم دلت در غلاف (فتنه

←

موارد دیگری نیز از کاربرد این اصطلاح در کتب حدیث وجود دارد. بخاری در صحیح خود روایتی از عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَمْرٍو بْنِ الْعَاصِ پیرامون توصیف پیامبر (ص) در تورات نقل می‌کند که در آن آمده است: آن حضرت، چشمان کور، گوش‌های کر، و دل‌های (عُغْلَف) را باز خواهد نمود.<sup>۱</sup> بخاری و دارمی روایت دیگری را که مضمون آن شبیه روایت فوق است از طریق عطاء از ابنِ سلام نقل کرده‌اند.<sup>۲</sup> بخاری پس از ذکر روایت عطاء، مانند بسیاری از مفسران و لغت‌نویسان می‌افزاید: «عُغْلَف: كُلُّ شَيْءٍ فِي غِلَافٍ، سَيْفٌ أَعْلَفٌ وَقَوْسٌ غُلْفَاءُ،

→

و گمراهی که پند و اندرز به آن سودی نبخشد) و خردت سست و کم است»، رک: ترجمه و شرح نهج البلاغه، تهران: مرکز نشر آثار فیض الاسلام، ۱۳۷۲ ش، ص ۱۰۵۷-۱۰۵۸.

در نامه دیگری به معاویه آمده است: «أما بعد، فان مساویک مع علم الله تعالی فیک حالت بینک و بین أن یصلح أمرک، و أن یرعوی قلبک، یا ابن الصخر اللعین! زعمت أن یزن الجبال حلمک و یفصل بین أهل الشک علمک، و أنت الجلف المنافق، الأغلف القلب، القلیل العقل، الجبان الرذُل...»، ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، دار احیاء الکتب العربیة، ط ۱۳۸۷/۱۹۶۷، ج ۱۶، ص ۱۳۵؛ نیز رک: بحار الأنوار، تهران: وزارة الثقافة و الارشاد الاسلامی، ج ۳۳، ص ۸۷، باب ۱۶-باب کتبه (ع) الی معاویة.

۱. روایت بخاری چنین است: «حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ سَيَّانٍ حَدَّثَنَا فُلَيْحٌ حَدَّثَنَا هِلَالٌ عَنْ عَطَاءِ بْنِ يَسَارٍ قَالَ لَقِيتُ عَبْدَ اللَّهِ بْنَ عَمْرٍو بْنَ الْعَاصِ ... قُلْتُ أَخْبِرْنِي عَنْ صِفَةِ رَسُولِ اللَّهِ (ص) فِي التَّوْرَةِ قَالَ: أَجَلٌ وَاللَّهِ إِنَّهُ لَمَوْصُوفٌ فِي التَّوْرَةِ بِبَعْضِ صِفَتِهِ فِي الْقُرْآنِ: يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ شَاهِدًا وَمُبَشِّرًا وَنَذِيرًا وَحِزْرًا لِلأُمِّيِّينَ أَنْتَ عَبْدِي وَرَسُولِي سَمَّيْتُكَ الْمَتَّوَكِّلَ لَيْسَ بِقَطٍ وَلَا غَلِيظٍ وَلَا سَخَابٍ فِي الْأَسْوَاقِ وَلَا يَدْفَعُ السَّيِّئَةَ بِالسَّيِّئَةِ وَلَكِنْ يَعْفُو وَيَعْفُو وَلَنْ يَقْبِضَهُ اللَّهُ حَتَّى يُقِيمَ بِهِ الْمِلَّةَ الْعُوجَاءَ بَأَنْ يَقُولُوا لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَيَفْتَحَ بِهَا أَعْيُنًا عُمِيًّا وَأَذَانًا صُمًّا وَقُلُوبًا عُغْلَفًا». (صحیح البخاری، حدیث شماره: ۱۹۸۱)

۲. روایت مزبور چنین است: «حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مَسْلَمَةَ حَدَّثَنَا عَبْدُ الْعَزِيزِ بْنُ أَبِي سَلَمَةَ عَنْ هِلَالِ بْنِ أَبِي هِلَالٍ عَنْ عَطَاءِ بْنِ يَسَارٍ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَمْرٍو بْنِ الْعَاصِ ... أَنَّ هَذِهِ الْآيَةَ الَّتِي فِي الْقُرْآنِ يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ شَاهِدًا وَمُبَشِّرًا وَنَذِيرًا قَالَ فِي التَّوْرَةِ يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ شَاهِدًا وَمُبَشِّرًا وَنَذِيرًا وَحِزْرًا لِلأُمِّيِّينَ أَنْتَ عَبْدِي وَرَسُولِي سَمَّيْتُكَ الْمَتَّوَكِّلَ لَيْسَ بِقَطٍ وَلَا غَلِيظٍ وَلَا سَخَابٍ بِالأَسْوَاقِ وَلَا يَدْفَعُ السَّيِّئَةَ بِالسَّيِّئَةِ وَلَكِنْ يَعْفُو وَيَصْفَحُ وَلَنْ يَقْبِضَهُ اللَّهُ حَتَّى يُقِيمَ بِهِ الْمِلَّةَ الْعُوجَاءَ بَأَنْ يَقُولُوا لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ فَيَفْتَحَ بِهَا أَعْيُنًا عُمِيًّا وَأَذَانًا صُمًّا وَقُلُوبًا عُغْلَفًا». (صحیح البخاری، حدیث شماره ۴۴۶۱، سنن الدارمی، حدیث شماره ۶). همین روایت را احمد بن حنبل در مسند خود آورده است. وی در آن از قول عطاء می‌افزاید: «قَالَ عَطَاءٌ لَقِيتُ كَعْبًا فَسَأَلْتُهُ فَمَا اخْتَلَفَا فِي حَرْفٍ إِلَّا أَلَّ كَعْبًا يَقُولُ بَلَّغْتَهُ أُعْيِنَا عُمُومِي وَ أَذَانًا صُمُومِي وَقُلُوبًا عُغُوفِي. قَالَ يُونُسُ عُغْلَفِي». (مسند احمد بن حنبل، حدیث شماره ۶۳۳۳). دارمی روایتی از کعب آورده است که در عین شباهت، اختلافی نیز در عبارت با روایت مذکور دارد: «حَدَّثَنَا عَمْرٍو بْنُ عَاصِمٍ ... عَنْ كَعْبٍ قَالَ: عَلَيْنَكُم بِالْقُرْآنِ فَإِنَّهُ فَهَمُّ الْعَقْلِ وَنُورُ الْحِكْمَةِ وَيَتَابِعُ الْعِلْمَ وَأَحَدُ الْكُتُبِ بِالرَّحْمَنِ عَهْدًا وَقَالَ فِي التَّوْرَةِ يَا مُحَمَّدُ إِنِّي مَنَزَّلْتُ عَلَيْكَ تَوْرَةً حَدِيثُهُ تَفْتَحُ فِيهَا أَعْيُنًا عُمِيًّا وَأَذَانًا صُمًّا وَقُلُوبًا عُغْلَفًا». (سنن الدارمی، حدیث شماره ۳۱۹۳).

وَرَجُلٌ أَغْلَفَ إِذَا لَمْ يَكُنْ مَخْتُونًا». روشن است که درک وی از اصطلاح «قلبِ اغلف»، همانند طبری و دیگر مفسران است.

ولی در منابع حدیثی روایتی از رسول اکرم (ص) نقل شده است که مفهوم «قلب اغلف» را کاملاً روشن می‌کند. ظاهراً این روایت را تنها داریم در سنن خود آورده است:

«أَخْبَرَنَا حَيُّوَةُ بْنُ شُرَيْحٍ حَدَّثَنَا بَقِيَّةُ بْنُ الْوَلِيدِ الْمَيْمُونِيُّ حَدَّثَنَا بِحَيْرُ بْنُ سَعْدٍ عَنْ خَالِدِ بْنِ مَعْدَانَ عَنْ جُبَيْرِ بْنِ نَفِيرٍ الْحَضْرَمِيِّ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ لَقَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ إِلَيْكُمْ لَيْسَ بَوْهِنٍ وَلَا كَسِيلٍ لِيَخْتِنَ قُلُوبًا غُلْفًا وَيَفْتَحَ أَعْيُنًا عُمِيًّا وَيُسْمِعَ آذَانًا صُمًّا وَيُقِيمَ أَلْسِنَةً عُوجًا حَتَّى يُقَالَ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ»<sup>۱</sup>.

در این روایت می‌خوانیم که: او آمده است تا دل‌های غلف را ختنه، چشم‌های کور را بینا، و گوش‌های کر را شنوا، و زبان‌های گرفته را اصلاح کند. تنها در این روایت است که عبارت «قلب اغلف» معنای اصلی و اصطلاحی خود، یعنی «دل نامختون» را به طور واضح باز می‌یابد.

## • نتیجه

از مجموع نصوصی که نقل کردیم روشن می‌شود که:

- (۱) عبارت «قلب اغلف» به معنای «دل نامختون» است و این اصطلاح در فرهنگ اهل کتاب قبل از اسلام رواج داشته است.
- (۲) با در نظر گرفتن این مطلب، تفسیر اول، به معنای «قلب غلافدار» یا دلی که در پوشش و پرده یا حجاب است، با همه شقوقی که برای آن تصور کرده‌اند، معنای مناسبی نیست، اگر چه این تفسیر به شکل ساده آن (یعنی بدون پیرایه‌هایی که بر آن افزوده شده است) تا حدودی به تفسیر صحیح و دقیق عبارت مورد بحث نزدیک است.
- (۳) تفسیر دوم که «قلوبنا غلف» به این معنی باشد که دل‌های ما ظروف علم و حکمت و معارف است، اساس محکمی ندارد، بلکه می‌توان گفت یکی از بی‌اساس‌ترین سخنانی است که در تفسیر برخی از تعبیرات قرآن مجید گفته شده است.

۱. رک: سنن الدارمی، حدیث شماره ۹.

### مواضع مفسران پیرامون عبارت «قلوبنا غلف»\*

ردیف	نام مفسر / تفسیر	تفسیر ذیل بقره / ۸۸	تفسیر ذیل نساء / ۱۵۵
۱	مقاتل بن سلیمان (م ۱۵۰)	۱	۱
۲	عبدالزاق صنعانی (م ۲۱۱)	۱	-
۳	تفسیر امام حسن عسکری (منسوب) (م ۲۵۶)	۱ / ۲ ب	-
۴	هودبن مُحَكَّم (م ۲۸۰)	۳ / ۲ ب / ۱	۳ / ۱
۵	طبری (م ۳۱۰)	الف ۲ / ۲ / ۱	۱
۶	ابن ابی حاتم (م ۳۲۷)	۲ الف / ۳ / ۱	۳ / ۱ / ۲
۷	ماتریدی سمرقندی (م ۳۳۳)	۲ / ۱	
۸	نصر بن محمد سمرقندی (م ۳۷۵)	۲ ب / ۱	۲ / ۱
۹	ابوالقاسم قشیری (م ۴۳۴)	۱	
۱۰	ماوردی (م ۴۵۰)	۲ / ۱	۲ ب / ۱
۱۱	شیخ طوسی (م ۴۶۰)	۲ ب / ۱	۲ ب / ۱
۱۲	واحدی نیشابوری (م ۴۶۸)	۱ با تفسیر ۲ خلط شده است	-

\* توضیح درباره اختصاراتی که در فهرست آمده است:

**تفسیر اول:** دل‌های ما در پوششی (غلاف یا حجاب) قرار دارد.

الف / ۱. دل‌های ما در پوششی قرار دارد که آن پوشش فطری و جبلی است.

ب / ۱. دل‌های ما در حفاظی محکم قرار دارد و عقیده یا دعوت جدید نمی‌تواند در آن نفوذ کند.

**تفسیر دوم:** دل‌های ما ظرف علم و دانش است.

الف / ۲. دل‌های ما ظرف علم است و به محمد (ص) و غیر او نیازی ندارد.

ب / ۲. دل‌های ما ظرف علم است، و اگر دعوت محمد (ص) حق بود ما آن را می‌پذیرفتیم.

ج / ۲. دل‌های ما آکنده از حقایق و معارف است و گنجایش آنچه را که محمد (ص) آورده است

ندارد.

**تفسیر سوم:** دل‌های ما نامختون است.

برای مثال، علائم «۳ / ۱ ب / ۱» در ستون «تفسیر ذیل بقره / ۸۸» نشانگر آن است که مفسر، تفسیر اول و تفسیر

دوم «ب» و تفسیر سوم را ذیل آیه ۸۸ سوره بقره آورده است.

۱۳	ابوالمظفر سمعانی (م ۴۸۹)	۲/۱ ب	-
۱۴	حسین بن مسعود بغوی (م ۵۱۰)	۲/۱ الف / ۲ ب	-
۱۵	رشید الدین میبدی (م ۵۲۰)	۲/۱ الف / ۲ ب	-
۱۶	زمخشری (م ۵۲۸)	۱ الف / ۲ الف	۱ الف
۱۷	ابن عطیه اندلسی (م ۵۴۲)	۲/۱ الف / ۲ ب	۱
۱۸	طبرسی (م ۵۴۷)، مجمع البیان	۲/۱ ب	-
۱۹	طبرسی (م ۵۴۷)، جوامع الجامع	۱ الف / ۲ ب	-
۲۰	ابوالفتوح (م ۵۵۲)	۲/۱ الف / ۲ ب	۲/۱
۲۱	ابن الجوزی (م ۵۹۷)	۲/۱ ب	-
۲۲	فخر رازی (م ۶۰۶)	۲/۱ الف / ۲ ب	۲ الف / ۱
۲۳	محمد بن حسن شیبانی (ق ۷)، نهج البیان	۲ ب / ۱	-
۲۴	ابن عربی (م ۶۳۸)، ایجاز البیان	۱ الف / ۲ ب	-
۲۵	عبدالغزیز بن سلام سلمی (م ۶۶۰)	۱	-
۲۶	قرطبی (م ۶۷۱)	۲/۱ الف / ۲ ب	۲ الف / ۱
۲۷	بیضاوی (م ۶۹۱)	۱ الف / ۲ ب / ۲ الف	۱/۲
۲۸	دیرینی (م ۶۹۷)، التیسیر فی التفسیر	۱	-
۲۹	عبدالله بن احمد نسفی (م ۷۱۰)	۲/۱ الف / ۲ ب	۱
۳۰	حسن بن محمد قمی نیشابوری (م ۷۲۸)	۲/۱ الف	۱/۲
۳۱	خازن (م ۷۴۱)	۲/۱ الف / ۲ ب	۲/۱ الف
۳۲	ابن جزّی (م ۷۴۱)	۱	-
۳۳	ابن حیان (م ۷۴۵)	۱	-
۳۴	ابن قیّم جوزیه (م ۷۵۱)، الضوء المنیر علی التفسیر	۱ را پذیرفته و ۲ را رد کرده است	-
۳۵	سمین حلبی (م ۷۵۶)	۲/۱ ب	-
۳۶	ثعالبی (م ۸۷۵)	۱	-
۳۷	ابن کثیر (م ۷۷۴)	۲/۱ الف / ۳/۱	۲/۱



۳۸	ابن عادل دمشقی (م بعد از ۸۸۰)، اللباب	۱ الف / ۲ الف	۲ الف / ۱ الف
۳۹	ابراهیم بن عمر بقاعی (م ۸۸۵)، نظم الدرر	۱ الف	۱ الف
۴۰	جرجانی (م اواخر قرن ۹)، تفسیر گازر	۲/۱ ب	۲/۱ ب
۴۱	واعظ کاشفی (م ۹۱۰)، مواهب علیه	۱ الف / ۱	۱
۴۲	سیوطی (م ۹۱۱) الدر المنثور	۱	۱ / ۲ الف
۴۳	سیوطی، تفسیر جلالین	۱	۱
۴۴	نخجوانی (م ۹۳۰)، الفواتح الالهیه	۱	۱
۴۵	حاشیه شیخ زاده (م ۹۵۱) بر بیضاوی	۱ الف	۱ الف / ۲ الف
۴۶	فتح الله کاشانی (م ۹۷۷؟)	۱ الف / ۲ الف	۱ الف / ۲ الف / ۲ الف / ۲ الف
۴۷	ابوالسعود (م ۹۸۲)	۱ الف / ۲ الف / ۲ الف	۱ الف / ۲ الف / ۲ الف
۴۸	محمد بن علی النقی شیبانی (م قبل از ۹۹۴)	۱	۱ / ۲ ب
۴۹	فیضی (م ۱۰۰۴)، سواطع الالهام	۲ ج	۲ ج
۵۰	خفاجی (م ۱۰۶۹)، حاشیه الشهاب	۱ الف / ۲ الف	۱ الف / ۲ الف
۵۱	شریف لاهیجی (م ۱۰۸۸)	۱	۱ الف / ۲ ب
۵۲	فیض کاشانی (م ۱۰۹۱)، تفسیر صافی	۱/۲	۱ / ۲ ب
۵۳	محمد بن محمد رضا قمی مشهدی کنز الدقائق (تألیف ۱۰۹۴-۱۱۰۳)	۱/۲	۱ الف / ۲ الف
۵۴	محمد بن مرتضی کاشانی (م بعد از ۱۱۱۵)، تفسیر المعین	۱	۱ / ۲ ب
۵۵	علی بن الحسین عاملی (م ۱۱۳۵)، الوجیز	۱	۱ الف
۵۶	اسماعیل حقی برسوی (م ۱۱۳۷)، روح البیان	-	۱ الف
۵۷	العجیلی (م ۱۲۰۴)، الفتوحات الالهیه	۱	۱ الف
۵۸	احمد بن محمد بن عجیبیه (م ۱۲۲۴)	۱	۱ الف / ۲ الف
۵۹	قاضی ثناء الله (م ۱۲۲۵)، تفسیر مظهری	۱/۲	۱ الف / ۲ الف
۶۰	شوکانی (م ۱۲۳۲)	۱ الف / ۲ الف	۱ / ۲ الف
۶۱	حاشیه الصاوی (م ۱۲۴۱)	۱	۱
۶۲	سید عبدالله شبیر (م ۱۲۴۲)، الجوهر الثمین	۱	۱ / ۲ ب

۱	۲ ب	۶۳ سید عبدالله شبیر (م ۱۲۴۲)، تفسیر القرآن
۱	۱	۶۴ آلوسی (م ۱۲۶۳)
۲/۱ الف	۲/۱ ب / ۲ الف	۶۵ صدیق حسن خان قنوجی (م ۱۲۸۹)، فتح البیان
۲ الف / ۱ الف	۲/۱ ب	۶۶ نووی جاوی (م ۱۳۱۶)، مزاح لیب
۱ الف	۱	۶۷ قاسمی (م ۱۳۲۲)
۱/۲	۲/۱ الف	۶۸ سلطان محمد جنابذی (م ۱۳۲۷)، بیان السعادة
۲ الف	۱	۶۹ میرزا حسن صفیعلی شاه (ط ۱۳۲۹)
-	۱ الف / ۲ ب	۷۰ میر سید علی حائری تهرانی (م ۱۳۴۰)، مقتنیات الدرر
۲/۱ الف	۱	۷۱ محمد رشید رضا (م ۱۳۵۴)، المنار
۱	۱	۷۲ ملاحویش، بیان المعانی (تألیف ۱۳۵۵)
۲ الف / ۱ الف	۱ الف / ۲ ب / ۲ الف / ۲ ج	۷۳ طنطاوی جوهری (م ۱۳۵۸)
۱	۱ الف	۷۴ مراغی (م ۱۳۶۱)
۱	۱	۷۵ فیصل بن عبدالعزیز آل مبارک (م ۱۳۶۶)، توفیق الرحمن
۱	۲/۱ ب	۷۶ میرزا محمد ثقفی تهرانی، روان جاوید (ط ۱۳۷۰؟)
۲/۱ الف	۱	۷۷ محمد محمود حجازی (م ۱۳۷۰)
۱	۱ با ۲ الف خلط شده است	۷۸ محمد محمود حمزه، حسن علوان، محمد احمد برانق (تألیف ۱۳۷۳)
۱ الف	۱ ب	۷۹ سید قطب (م ۱۳۷۴)
۲ الف / ۱ الف	۱	۸۰ محمد عبدالمنعم الجمال، التفسیر الفرید (تألیف ۱۳۷۴)
۱ الف / ۱ ب	۱	۸۱ طباطبائی (ق)، المیزان (تألیف ۱۳۷۵)
۱	۲ ب / ۱	۸۲ سید ابراهیم بروجردی، تفسیر جامع (ط ۱۳۷۵)
۱	۱	۸۳ سعدی (م ۱۳۷۶)، تیسیر الکریم المئان
-	۲/۱ ج	۸۴ محمد عزة دروزة، التفسیر الحدیث (تألیف ۱۳۸۰)
۱	۲/۱ ب	۸۵ سید محمد حسینی همدانی، انوار درخشان (ط ۱۳۸۰)
۲ الف / ۱ الف	۱ الف	۸۶ شاه عبدالعظیمی (م ۱۳۸۴)، تفسیر اثنی عشری
۲ ب / ۱ ب	۱	۸۷ بلاغی، حجة التفسیر (ط ۱۳۴۴ ش)،

۱	۱	عبدالکریم خطیب، التفسیر القرآنی (تألیف ۱۳۸۶)	۸۸
۱/الف ۲	۱ الف/ ۲ ب	خسروانی (م ۱۳۸۶)، تفسیر خسروی	۸۹
۱	۱	رشید الخطیب الموصلی، (ط ۱۳۹۲)	۹۰
۱ الف/ ۲ الف با ترجیح ۱	۱ الف/ ۲ الف	محمد سید طنطاوی، التفسیر الوسیط (تألیف ۱۳۹۳)	۹۱
-	ب/ ۲ ب	ابن عاشور تونسسی (م ۱۳۹۳)	۹۲
۱	۱	تفسیر نمونه (ط ۱۳۵۳-۱۳۶۶ش)	۹۳
-	۱ الف/ ۱ ب	محمد صادقی، الفرقان (تألیف ۱۳۹۷)	۹۴
۱	۱ الف	محمد کریم علوی حسینی موسوی، کشف الحقائق (ط ۱۳۷۹)	۹۵
۱	۱ الف/ ۲ الف/ ۲ ب	سعید حوی، الاساس فی التفسیر (تألیف ۱۳۹۸)	۹۶
۱ الف	۱	محمد حسین فضل الله، من وحی القرآن (ط ۱۳۹۹)	۹۷
-	۲/ ۱	طالقانی (م ۱۳۵۸ ش)، پرتوی از قرآن	۹۸
۱	۱	سید محمد حسینی شیرازی، تقرب القرآن (ط ۱۴۰۰)	۹۹
۱ الف	۱	محمد جواد مغنیه (م ۱۴۰۰)، الکاشف	۱۰۰
۱	۱	صابونی، صفوة التفاسیر (تألیف ۱۴۰۰)	۱۰۱
۱	۱	محمد علی خالدی سلطان العلماء، صفوة العرفان (ط ۱۴۰۰؟)	۱۰۲
۱	۱	محمد کریمی، التفسیر لکتاب الله المنیر (ط ۱۴۰۲)	۱۰۳
-	۱ الف	محمد علی طه دزه (تألیف ۱۴۰۲)	۱۰۴
-	۱	محمد طاهر آل شبیر خاقانی، العقل البشري فی تفسیر القرآن (ط ۱۴۰۳)	۱۰۵
-	۱ الف	عبدالقادر بن شیبیه الحمد، تهذیب التفسیر (تألیف ۱۴۰۲)	۱۰۶
۱	۱	محمد جواد نجفی، تفسیر آسان (ط ۱۳۶۲-۱۳۶۴ش)	۱۰۷
۱/الف ۲	۱ الف	عبدالکریم مدرس، مواهب الرحمن (تألیف ۱۴۰۴)	۱۰۸
۱	۱	بانوی اصفهانی (م ۱۴۰۴)، مخزن العرفان	۱۰۹
۱	۱ ب/ ۲	ابراهیم عاملی، تفسیر عاملی (ط ۱۳۶۴ش)	۱۱۰
۱ الف	۱	سید محمد تقی مدرس، تفسیر هدايت (ط ۱۳۷۷ش)	۱۱۱
۱	۱ الف	سید محمد تقی مدرس، من هدی القرآن (ط ۱۴۰۶)	۱۱۲

□ ۳۱ ... دل‌های ناپاک

۱	الف/۲	جزائری، ایسر التفسیر (ط ۱۴۰۶)	۱۱۳
۱	ب/۱	سید علی اکبر قرشی، احسن الحدیث (ط ۱۳۶۶ ش)	۱۱۴
الف/۲	۱	عبدالحمید کشک، فی رحاب التفسیر (ط ۱۹۸۷؟)	۱۱۵
۱	۱	جمیل غازی، علوان، غاوجی، من نسلمات القرآن (ط ۱۴۰۷)	۱۱۶
۱	الف/۱	شعراوی (طبع ۱۴۰۹)	۱۱۷
الف/۲	الف	محمد سبزواری نجفی (م ۱۴۱۰)، جدید	۱۱۸
۱	الف/۱/الف/۲	سید عبدالحسین طیب (م ۱۴۱۱)، اطیب البیان	۱۱۹
۱	۱	وهبه الزحیلی، التفسیر الوجیز (ط ۱۴۱۷)	۱۲۰
الف/۲	۱/۲	هاشمی رفسنجانی، تفسیر راهنما (ط ۱۳۷۳ ش)	۱۲۱
الف/۱	الف/۲	سید عبدالاعلی موسوی سبزواری (م ۱۴۱۴)، مواهب الرحمن	۱۲۲
۱	۱	محسن قرآنی، تفسیر نور (ط ۱۳۷۴ ش)	۱۲۳
الف/۲	الف	ابوالفضل داور پناه، انوار العرفان (ط ۱۳۷۵ ش)	۱۲۴
۱	۱	یعقوب جعفری، تفسیر کوثر (ط ۱۳۷۶ ش)	۱۲۵
۱/۲	۱	عبدالمنعم تعلب، (ط ۱۴۱۶)	۱۲۶
۱	۱	محمد صادق طهرانی، البلاغ فی تفسیر القرآن (ط ۱۴۱۹)	۱۲۷

مقاله ادامه دارد

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
 برتال جامع علوم انسانی